

فرهنگ‌نویسی و توانش کاربردشناختی

آزیتا عباسی (دانشگاه الزهرا)

مقدمه

توانش زبانی و توانش کاربردشناختی هر گویشور مجموعه اطلاعات زبانی او را در بر می‌گیرند. سال‌هاست که فرهنگ‌نویسان درصدد هستند به دلایلی اعم از تجویزی، توصیفی یا آموزشی، اطلاعات زبانی گویشوران هر زبان را در قالب فرهنگ عمومی عرضه کنند، اما در طی این سال‌ها غالباً تنها توانش زبانی گویشوران به شکل فرهنگ درآمده‌است و به همین دلیل نه فرهنگ‌نویسان در توصیف زبان موردنظرشان کاملاً موفق بوده‌اند و نه فرهنگ‌ها، به‌عنوان ابزارهای آموزشی، تمامی اطلاعات زبانی‌ای را که گویشوران زبان ناگزیر از دانستن آن‌ها بوده‌اند در اختیارشان گذاشته‌اند. امروزه اغلب فرهنگ‌نویسان معترفند که فرهنگ‌نویسی بدون توجه به ابعاد کاربردشناختی زبان ممکن نیست؛ زیرا لازمه برقراری ارتباط بین گویشوران زبان، کاربرد زبان مناسب برای هر موقعیت خاص است. بسیار پیش می‌آید که جمله‌های کاملاً دستوری (به لحاظ آوایی، صرفی، نحوی، معنایی) به دلیل رعایت نکردن محدودیت‌های کاربردشناختی نتوانند پیام را به‌درستی از گوینده به شنونده و یا از نویسنده به خواننده منتقل کنند.

در این مقاله خواهیم دید اطلاعات کاربردشناختی که باید در فرهنگ عمومی ثبت شوند کدامند و چه راه‌ها و محدودیت‌هایی برای ثبت آن‌ها وجود دارد. لازم به ذکر است که در این مقاله، هر جا که صحبت از فرهنگ به میان می‌آید، فرهنگ لغت عمومی مد نظر است.

۱. فرهنگ چیست؟

یکی از سؤال‌هایی که سال‌ها فرهنگ‌نویسان با آن مواجه بوده‌اند، ماهیت فرهنگ عمومی است. در سنت فرهنگ‌نویسی، فرهنگ عمومی شامل مجموعه‌ای از واژه‌ها به همراه تلفظ و معنایشان در زبانی خاص بوده‌است و این تنها اطلاعاتی است که فرهنگ در گذشته به کاربران خود می‌داده‌است.

فرهنگ‌های مختلف، تعریف‌های گوناگونی از «فرهنگ» ارائه داده‌اند؛ از جمله:
- فرهنگ انگلیسی کالینز (HANKS 1986): کتابی مرجع شامل فهرستی الفبایی از کلمه‌ها به همراه معنی، طبقه دستوری، و غالباً تلفظ، هجابندی، تصریف بی‌قاعده و واژه‌ها، طبقه‌های دستوری مختلف مشتق از کلمه و ریشه‌شناسی واژه.
- فرهنگ آکسفورد (SIMPSON 1989): فهرستی غالباً الفبایی از کلمه‌ها همراه با اطلاعاتی درباره چگونگی نگارش واژه‌ها، تلفظ، معنی، کاربرد، مترادف‌ها، صورت‌های مشتق و تاریخ کلمه‌ها.
- فرهنگ لانگمن (BARRON 2005): کتابی شامل فهرستی الفبایی از واژه‌ها به همراه معانی آن‌ها و معمولاً تلفظشان.

هدف از تألیف فرهنگ، ارائه اطلاعاتی مفید درباره نگارش، تلفظ، معنی‌های قابل قبول، ویژگی‌های نحوی، کاربرد صحیح کلمه‌ها و... است. فرهنگ را معمولاً مرجعی رسمی برای تجویز کاربرد صحیح زبان می‌دانند، درحالی‌که فرهنگ‌نویسان با این نظر موافق نیستند. آن‌ها معتقدند که فرهنگ، توصیفی از واحدهای واژگانی مورد استفاده در یک جامعه گفتاری به دست می‌دهد (Arkins & Rundell 2008, p. 2; Yong & Peng 2007, Sanusi 1994, p. 119; pp. 1-3).

۲. توانش کاربردشناختی و علم کاربردشناسی

ما از زبان استفاده‌های گوناگون می‌کنیم: دعوت می‌کنیم، از دیگران تعریف می‌کنیم، هشدار می‌دهیم، احساساتمان را نشان می‌دهیم، دروغ می‌گوییم و متعهد می‌شویم کاری انجام دهیم و این همه را با توجه به معیارهای اجتماعی و فرهنگی جامعه زبانی خود، براساس گفتمان قبلی و سایر عوامل غیرزبانی انجام می‌دهیم. درک معنای غیرلفظی کلمه‌ها و نیز احساسی که واحدهای واژگانی منتقل می‌کنند به کمک توانش کاربردشناختی مقدور است. توانش کاربردشناختی، توانایی گویشور زبان در تولید و درک جمله‌هایی است که متناسب با بافت موردنظر به کار می‌روند. به عبارت دیگر، گویشور با تکیه بر توانش کاربردشناختی می‌تواند در بافت‌های اجتماعی گوناگون به طور مؤثر ارتباط برقرار کند.

اهمیت توانش کاربردشناختی به‌ویژه در ارتباط میان گویشورانی با فرهنگ‌های مختلف نمایان می‌شود؛ زیرا احتمال ناموفق بودن برقراری ارتباط یا بدفهمی میان این افراد بیشتر است. باید توجه داشت که تنها کاربرد جمله‌های دستوری نمی‌تواند تضمینی بر انتقال موفق پیام از گوینده به شنونده باشد. وقتی دو گویشور زبان چینی به یکدیگر برخورد می‌کنند، یکی به دیگری می‌گوید: «ناهار / شام خورده‌ای؟» وقتی ما به عنوان گویشوران زبان فارسی این جمله را می‌شنویم شاید آن را نوعی دعوت به نهار یا شام به حساب آوریم، درحالی‌که گویشور زبان چینی این جمله را هنگام سلام و احوال‌پرسی ادا می‌کند. بنابراین تنها داشتن اطلاعات زبانی برای برقراری ارتباطی موفق کافی نیست و گویشور باید بداند که چگونه زبان را به‌طور مناسب و متناسب با موقعیت به کار گیرد.

مطالعه توانش کاربردشناختی بر عهده علم کاربردشناسی است. زبان‌ها از استراتژی‌های کاربردشناختی متفاوتی استفاده می‌کنند. تنها در صورتی می‌توانیم پیام‌های زبانی را دریافت کنیم یا انتقال دهیم که بتوانیم بافت و معنی‌های ظریف واژه‌ها را درک کنیم. در این صورت قادر خواهیم بود از دیگران انتقاد کنیم، دیگران را ستایش کنیم یا آن‌ها را تشویق به انجام کاری کنیم. کاربردشناسی با بررسی چگونگی کاربرد کلمه‌ها و نیز بررسی قصد گوینده در استفاده از واژه‌هایی خاص در بافتی خاص به ما کمک می‌کند تا بین معنای جمله و معنای گوینده تمایز بگذاریم (De Schryver 2007, p. 30)

quoted from *Collins Cobuild English Dictionary*, 'YONG & PENG 2007, pp. 54-57 (1995).

۳. گونه‌های زبانی

زبان نظامی است که هریک از بخش‌های آن در ارتباط تنگاتنگ با بخش‌های دیگر آن (بافت زبانی) و نیز در ارتباط نزدیک با جهان غیرزبانی (بافت غیرزبانی) است و به همین دلیل مطالعه، تبیین و توصیف هریک از بخش‌های نظام زبان، شامل نظام آوایی / واجی، نظام صرفی، نظام نحوی، نظام معنایی و نظام کاربردشناختی، بدون در نظر گرفتن بافت زبانی و غیرزبانی ممکن نیست.

از جمله عوامل غیرزبانی که منجر به ایجاد گونه‌های زبانی مختلف می‌شوند و باید در ثبت نظام زبانی به آن‌ها توجه شود، گویش‌های منطقه‌ای، اجتماعی، قومی، فرهنگی، علمی و حتی جنسیتی هستند. زبان‌هایی وجود دارند که در آن‌ها زن و مرد کلمه‌ای واحد را به‌طور متفاوت تلفظ می‌کنند. تفاوت جنسیت از عوامل ایجاد گونه‌های زبانی در سطح واژگان نیز هست. در برخی زبان‌ها برحسب آنکه گوینده زن یا مرد باشد، گاه از ضمیرهای شخصی و ادات‌های متفاوتی استفاده می‌شود.

برحسب موقعیت نیز از گونه‌های مختلف زبان استفاده می‌شود و گونه به‌کاررفته در موقعیت رسمی با گونه به‌کاررفته در موقعیت غیررسمی متفاوت است.

در مناطق مختلف جغرافیایی نیز ممکن است از گونه‌های مختلف زبان استفاده شود. نمونه این تفاوت را می‌توان در ویژگی‌های متفاوت زبانی انگلیسی آمریکایی و بریتانیایی دید. در جامعه انگلیسی زبان، گاه املاها و تلفظ‌های مختلفی از کلمه‌ای واحد در کشورهای مختلف پذیرفتنی است. بنابراین فرهنگ‌نویس چاره‌ای ندارد جز اینکه املاها و تلفظ‌های گوناگون را با ذکر محل مورد استفاده آن‌ها ثبت کند. حتی ممکن است در کشوری واحد نیز املاهای مختلفی از یک کلمه در گونه‌های مختلف زبانی به‌کار رود. همچنین ممکن است منطقه جغرافیایی نقشی مؤثر در گزینش کلمه‌های دستوری (grammatical words) و یا حتی صورت‌های تصریفی واژه‌ها داشته باشد. در انگلیسی آمریکایی، صورت‌های تصریفی فعل *get* به شکل *get* و *got* و *gotten*

هستند، درحالی‌که در بیشتر کشورهای انگلیسی‌زبان دیگر از صورت‌های *get* و *got* و *got* استفاده می‌شود.

طبقه‌های مختلف اجتماعی در یک جامعه زبانی نیز ممکن است از گونه‌های زبانی متفاوت استفاده کنند. گوناگونی‌های قومیتی و فرهنگی نیز از عوامل ایجاد گوناگونی‌های زبانی هستند.

در حوزه‌های دانشگاهی گوناگون نیز از واژه‌های متفاوتی استفاده می‌شود. برای مثال، هریک از علم‌های زبان‌شناسی و فیزیک، واژگان و اصطلاحات خاص خود را دارند.

گونه‌های مختلف زبان غالباً ارزش‌های اجتماعی متفاوت و کاربردهای مختلفی می‌یابند و هریک نشانگر هویت اجتماعی گروهی خاص می‌شوند؛ دقیقاً به همین علت است که ما در موقعیت‌های مختلف به سبک‌های گوناگون می‌نویسیم و صحبت می‌کنیم. برخی از تفاوت‌های سبکی ممکن است به دلیل عوامل فردی، مانند سن، شخصیت، حالات روحی، و سایر تفاوت‌های شخصی باشند (YONG & PENG 2007, pp. 57 & 58; SINGLETON 2000, pp. 105-127 & 201-211).

معنای کلمه‌ها نیز ممکن است برحسب گونه زبانی و بافت متفاوت باشند. عموماً در فرهنگ‌ها تأکید بر معنای فارغ از بافت واحد واژگانی است و در نتیجه معنی‌ها مبهم و مختصر هستند، درحالی‌که زبان و معنا، رفتار و پدیده‌ای اجتماعی هستند و نه ذهنی و در نتیجه معنا را نمی‌توان آن‌گونه که در علوم شناختی مطرح می‌شود، در مفاهیم ذهنی یافت، بلکه تنها در کنش متقابل می‌توان به معنا رسید. معنا بدون جامعه وجود ندارد. در گفت‌وگو هرگز از نقطه صفر شروع نمی‌کنیم، بلکه همواره به آنچه در گذشته گفته شده واکنش نشان می‌دهیم، آن را می‌پذیریم، رد می‌کنیم یا نقد می‌کنیم، البته این بدان معنا نیست که نباید معنای کلمه‌ها را به‌طور منفرد و خارج از بافت ارائه داد، زیرا به هر حال کلمه‌ها، واحدهای تشکیل‌دهنده نظام واژگانی زبان هستند. اما آنچنان‌که در فرهنگ‌ها می‌بینیم، بیشتر لغت‌ها بیش از یک معنی دارند؛ ضمن آنکه گاهی در فرهنگ‌ها در مورد تعداد معنی‌های واژه‌ها و تمایز میان این معانی توافق کامل وجود ندارد. بنابراین بهتر است، به‌ویژه در فرهنگ‌های آموزشی، به معنی‌های کلمه‌ها در گفتار پیوسته و در بافت واقعی نیز اشاره کنیم؛ یعنی مجموعه‌ای شامل «کلمه + کلمه‌های موجود در بافت

بلافاصل آن کلمه» را به‌عنوان واحد معنا در نظر بگیریم. به این ترتیب با واژه‌هایی چندمعنا و مبهم روبه‌رو نمی‌شویم. برای مثال، وقتی واحد معنا، «باز کردن در نوشابه» باشد، دیگر کلمه «باز کردن» مبهم و چندمعنا نخواهد بود. کلمه‌ها را نباید واحدهایی مجزا در نظر گرفت. کلمه‌ها واحدهای زبانی‌ای هستند که ارتباط نزدیکی با هم دارند. کلمه‌ها را باید در ارتباط با بافت‌های زبانی و اجتماعی - فرهنگی بالقوه توصیف کرد تا به این ترتیب بتوان تولید متن را تسهیل کرد. باید توجه داشت که در نگاه نویسندگان فرهنگ‌های آموزشی، تولید متن بر درک آن مقدم است (Halliday et al. 2004, pp. 41-44; Yong & Peng 2007, p. 20; Teubert 2010, pp. 1-3 & 83).

نکته دیگری که در ثبت معنای کلمه باید به آن توجه داشت این است که گاه باید بین معنای کلمه و معنایی که گوینده از آن کلمه اراده می‌کند (معنای گوینده) تمایز قائل شد. جمله «این ماشین شماسه؟» می‌تواند معنی‌های متعددی داشته باشد: ماشین شما راه من را بسته‌است، عجب ماشین فوق‌العاده‌ای، چه قدر پول‌دار شدی، چه ماشین وحشتناکی. درواقع سه کلمه واحد می‌تواند برای بیان شکایت، تحسین، تأیید نکردن و... به‌کار رود. به این ترتیب، کلمه‌ها می‌توانند احساس و نظری را منتقل کنند که به اندازه معنایی که آن واحد واژگانی منتقل می‌کند اهمیت داشته باشد؛ البته این اطلاعات فرازبانی همیشه از معنای لفظی کلمه قابل دریافت نیست (Atkins & Rundell 2008, pp. 422 & 425; Rundell 2008, p. 240). در زبان فارسی، کلمه «وحشتناک» می‌تواند معنای مثبت یا منفی داشته باشد:

- ۱) فیلم وحشتناکی بود.
- ۲) فیلم، وحشتناک قشنگ بود (مثال دوم از انوری ۱۳۸۲).

در صورتی که در ثبت معنی‌های کلمات تنها بر معنای فارغ از بافت واحد واژگانی تأکید کنیم، در بسیاری موارد به معنایی مبهم و مختصر می‌رسیم. چنانچه هدف ما علاوه بر درج معنای لفظی کلمه، ثبت منظور غیرلفظی و احساسی که واحد واژگانی منتقل می‌کند نیز باشد، کلمه‌ها و معنای آن‌ها را باید از متن و گفتمان (زنجیره زبانی بزرگ‌تر از جمله که برای برقراری ارتباط به‌کار می‌رود) استخراج و در متن و گفتمان نیز آن‌ها را ثبت کرد، زیرا درک هر یک از معنی‌های کلمه تنها در یک بافت خاص

ممکن است و به محض آنکه کلمه‌ای در بافت قرار گرفت، معنای آن عموماً فاقد ابهام خواهد بود. بنابراین چاره‌ای نیست جز اینکه فرهنگ‌نویسی را در چهارچوب زبان‌شناسی پیکره‌ای و براساس پیکره‌ی زبانی انجام داد (TEUBERT 2010, p. 73). به این ترتیب، با وجود تنوعات و گونه‌های بسیار برای هر زبان، هریک از اطلاعات مربوط به املا، تلفظ، صورت‌های تصریفی، معنای کلمه و... ممکن است بر حسب گونه‌های زبانی مختلف، صورت‌های متفاوتی بیابند.

۴. کاربردشناسی و فرهنگ

با طرح توانش کاربردشناختی و مسائل مربوط به آن و همچنین با توجه به وجود گونه‌های مختلف زبانی و کاربرد مجزای هریک از آن‌ها، سؤالی جدید برای فرهنگ‌نویسان مطرح شد: چگونه باید این اطلاعات کاربردشناختی را در فرهنگ ثبت کرد؟ فرهنگ شناخته‌شده لانگمن (SUMMERS 1987) دو صفحه را به طرح مسئله رابطه میان فرهنگ و کاربردشناسی اختصاص داد و به این ترتیب بر اهمیت نقش اطلاعات کاربردشناختی در فرهنگ‌نویسی تصریح کرد. در فرهنگ بزرگ سخن (انوری ۱۳۸۲)، اطلاعات کاربردشناختی با عنوان‌های «گرایش زبانی» و «حوزه کاربرد» ثبت شده‌اند. گرایش زبانی در این فرهنگ به معنی جنبه اخلاقی، اجتماعی و تاریخی کاربرد واژه است. در فرهنگ معاصر فارسی (صدری‌افشار و دیگران ۱۳۸۱) نیز به ثبت اطلاعات کاربردشناختی توجه شده‌است.

مدت زیادی نیست که حوزه کاربردشناسی به زیرشاخه‌های علم زبان‌شناسی پیوسته‌است و به همین دلیل مجموعه قواعد همگانی مشخصی برای ارائه نظام‌مند اطلاعات کاربردشناختی در فرهنگ معرفی نشده‌است، اما برخی فرهنگ‌ها مجموعه‌ای از مشخصات را به‌عنوان مشخصات کاربردشناختی پذیرفته‌اند؛ از آن جمله می‌توان به فرهنگ لانگمن (SUMMERS 1987) اشاره کرد. فرهنگ کالینز کوبیلد (SINCLAIR 1987) به بهترین شکل مشخصات و محدودیت‌های کاربردشناختی را در تعریف مدخل‌های واژگانی لحاظ کرد و معنای کلمه را در متن و بافت نشان داد. تنها با ثبت اطلاعات کاربردشناختی است که موانع زبانی و فرهنگی موجود بر سر راه برقراری ارتباط،

به‌ویژه در زمینه رابطه میان فرهنگ‌های مختلف، تا حد زیادی از بین می‌رود و کاربر اطلاعاتی کامل و قابل‌فهم دریافت می‌کند.

با توجه به وجود گونه‌های زبانی مختلف و برای آنکه گویشوران بتوانند به‌درستی از زبان در موقعیت‌های مختلف استفاده کنند، فرهنگ‌نویسان باید اطلاعات کاربردشناختی لازم را در مورد هر واحد واژگانی مشخص کنند و برای این کار باید نظامی برای برچسب‌دهی این مشخصات طراحی کنند. در گذشته، آنچه برای فرهنگ‌نویسان مهم بود، معنای کلمه بود، اما با ورود فرهنگ‌های آموزشی (learner's dictionaries) به بازار، به ثبت اطلاعات کاربردشناختی نیز توجه شد. اکنون ثبت این اطلاعات در همه انواع فرهنگ‌های عمومی لازم است (YONG & PENG 2007, pp. 54-58).

۵. اطلاعات کاربردشناختی

انتخاب و درج اطلاعات کاربردشناختی باید با توجه به داده‌های زبانی موجود در یک پیکره زبانی و با توجه به جنبه‌های کاربردشناختی کلمات و عبارات زبان مورد نظر صورت گیرد. عمده‌ترین اطلاعات کاربردشناختی عبارتند از (Atkins & Rundell 2008, pp. 182, 226-230; YONG & PENG 2007, pp. 54-57; Atkins 2008, pp. 46 & 47):

۱) حوزه (domain): واحدهای واژگانی‌ای که گروه‌های مختلف جامعه، مانند لوله‌کش‌ها، جراح‌های مغز و اعصاب و زبان‌شناسان از آن‌ها استفاده می‌کنند، با یکدیگر متفاوتند. برچسب حوزه مشخص می‌کند که کلمه مورد نظر وقتی به کار می‌رود که موضوع بحث مثلاً علم، فوتبال، ادبیات یا نمایش باشد. معنای کلمه‌ها و عبارات‌های زبانی با توجه به بافت تغییر می‌کند. به‌عنوان مثال در زبان فارسی، کلمه «گرانی» وقتی صحبت از کالا است، به معنای «بیش از ارزش واقعی کالا قیمت داشتن» است، درحالی‌که همین کلمه در حوزه فیزیک به معنای «نیروی جاذبه» است.

۲) منطقه جغرافیایی: برچسب منطقه جغرافیایی مشخص می‌کند که کلمه مورد نظر غالباً در کدام منطقه از جهان به کار می‌رود.

۳) گویش: برچسب گویش مشخص می‌کند که کلمه مورد نظر متعلق به زبان غیرمعیار در کدام منطقه یک جامعه زبانی به کار می‌رود.

۴) سیاق (register): برچسب سیاق مشخص می‌کند که کاربرد کلمه مورد نظر در گفتار یا نوشتار به چه میزان رسمی یا غیررسمی است.

۵) سبک: برچسب سبک مشخص می‌کند که کلمه مورد نظر در کدام یک از بافت‌های ادبی، رسانه‌ای، اداری، فنی و... به کار می‌رود. گاه تمایز میان برچسب سبک از برچسب حوزه آسان نیست. ادبیات برچسب حوزه است و ادبی برچسب سبک. واژه «غزل» واژه‌ای کاملاً معمولی است، اما مربوط به حوزه ادبیات است. از طرف دیگر، کلمه‌هایی مانند «سخی» یا «گشاده‌دست» کلمه‌هایی هستند که در متن‌های ادبی و شعر به کار می‌روند، اما هیچ ارتباطی به ادبیات ندارند. این کلمه‌ها برچسب ادبی می‌گیرند.

۶) زمان: برخی واژه‌ها را نمی‌توان در هر زمانی به کار برد. به عبارت دیگر این کلمه‌ها نسبت به عامل زمان خنثی نیستند، برای مثال کلمه «بی‌دلک» کلمه‌ای است قدیمی به معنای «عاشق» و «دل‌داده» یا کلمه «ادبی» به عنوان کلمه‌ای منسوخ برای اشاره به یکی از رشته‌های دبیرستانی در نظام آموزشی قدیم ایران به کار می‌رود. برچسب زمان مشخص می‌کند که در بُعد زمان، کاربرد یک کلمه، قدیمی، منسوخ و... است.

۷) جایگاه اجتماعی: در زبان عامیانه (slang) و زبان صنفی (jargon) گروه‌های خاصی از مردم، واژه‌ها و عبارت‌هایی غیرمعیار به کار می‌برند، برای مثال کلمه «زبرنجیری» در میان زبان‌شناسان رواج دارد. زبان عامیانه غیررسمی‌تر از زبان صنفی است و زبان صنفی را متخصصان و در موقعیت‌های کاملاً رسمی به کار می‌برند. همچنین در صورت ثبت برچسب «زبان عامیانه» یا «زبان صنفی»، باید مشخص شود که کدام گروه از مردم کلمه‌های مورد نظر را به کار می‌برند.

۸) نگرش (attitude): گاه کلمات نگرش‌گوینده یا نویسنده را نسبت به پدیده‌ای نشان می‌دهند. برچسب‌هایی مانند «برای تحقیر»، «برای توهین»، «برای تحسین»، «طنزآمیز»، «برای تأکید»، «برای بیان احساسات»، «در تأیید»، «مؤدبانه»، «برای بیان احتمال» برای نشان دادن نگرش به کار می‌روند. برچسب نگرش مشخص می‌کند که کاربرد کلمه موجب تأیید، تحسین، مخالفت و... می‌شود. مثلاً در تعریف زیرمدخل «نپرس» (زیر مدخل «پرسیدن») در فرهنگ بزرگ سخن آمده است: «برای تأکید و مبالغه‌آمیز نشان دادن آنچه گفته شده، می‌گویند».

۹) نوع معنا (semantic type): گسترش معنای کلمات از پدیده‌های رایج در زبان‌هاست. برچسب نوع معنا مشخص می‌کند که کلمه دارای معنای حقیقی، مجازی و... است. برچسب «در کنایه» یکی از برچسب‌های پرکاربرد در این حوزه است.

۶. راهکارهای ثبت اطلاعات کاربردشناختی

برای ثبت اطلاعات کاربردشناختی، راهکارهای متفاوتی وجود دارد (Atkins & Rundell 2008, pp. 423 & 424). گاه استفاده از یک برچسب نگرش کافی است:

خستگی ناپذیر (صفت) (نشانگر تأیید) ویژگی
کسی که به‌طور پیوسته و بدون خستگی کار
می‌کند: مدیر خستگی‌ناپذیر.

همچنین می‌توان به‌جای آوردن مترادف، مدخل را تعریف کرد، به گونه‌ای که در ضمن تعریف، به اطلاعات کاربردشناختی اشاره شود. در این صورت دیگر نیازی به استفاده از برچسب نیست:

أما

اما کردن (شدن) مبتلا شدن به بیماری‌ای که
در نتیجه نخوردن خوردنی موردعلاقه حاصل
می‌شود، به‌ویژه در مورد زن حامله (انوری
۱۳۸۲).

می‌توان برای توضیح مدخل از عبارتهایی مانند «هنگامی به‌کار می‌رود که...» و «برای نشان دادن... به‌کار می‌رود» استفاده کرد:

الآن

الآن است که... (گفتگو) هنگامی به‌کار می‌رود
که احتمال دهند روی دادن امری بسیار
قریب‌الوقوع است (انوری ۱۳۸۲).

هنگامی که کاربر فرهنگ دارای سابقه فرهنگی متفاوتی است، گاه فرهنگ‌نویس مجبور است از چند راهکار استفاده کند تا بتواند به‌طور کامل اهمیت اجتماعی - فرهنگی واحد واژگانی را نشان دهد:

کنه (گفتگو) آن‌که در امری بیش از حد سماجت می‌کند؛ سمج. [نشانه توضیح:] به‌عنوان نماد «سماجت و مزاحمت» به‌کار می‌رود (انوری ۱۳۸۲).

استفاده از شیوه جمله‌نویسی برای تعریف مدخل به ما کمک می‌کند تا بتوانیم بیشتر بر تأثیرات فرازبانی کلمه و احساس‌گوینده تأکید کنیم:

نباشد، ابراز می‌دارد: این به‌اصطلاح مدافعان عدالت، خود ظالم‌ترین افراد روزگارند (انوری ۱۳۸۲، با اندکی تغییر).

اصطلاح

به‌اصطلاح این عبارت تعبیری است طنزآمیز که گوینده با آن، اعتراض و ناخشنودی خود را از کسی یا چیزی که مطابق میل و دلخواهش

۷. ویژگی‌ها و محدودیت‌های اطلاعات کاربردشناختی

فرهنگ‌نویس در ثبت اطلاعات کاربردشناختی با مسائل متعددی درگیر است که برخی از آن‌ها عبارتند از:

- فهرست برچسب‌های مورد استفاده کدامند؟
- چه زمانی باید از اطلاعات کاربردشناختی استفاده کرد؟
- چه زمانی نیازی به ثبت برچسب نیست؟
- برچسب را در کدام بخش از مدخل باید ثبت کرد؟
- آیا محدودیتی در کاربرد اطلاعات کاربردشناختی وجود دارد؟

هنگام ثبت اطلاعات کاربردشناختی، توجه به نکته‌های زیر ضروری است:

۷-۱. در مورد کلمه‌هایی که می‌توان آن‌ها را بدون هیچ‌گونه محدودیت کاربردشناختی به‌کار برد، نیازی به ثبت این اطلاعات نیست، اما در مورد واژه‌هایی که به لحاظ هریک از موارد نه‌گانه ذکر شده در بخش قبل محدودیتی در کاربرد آن‌ها وجود دارد، ثبت اطلاعات کاربردشناختی ضروری است. برچسب‌دهی ناقص به اندازه برچسب‌دهی نادرست می‌تواند گمراه‌کننده باشد؛ برای مثال اگر مدخلی عامیانه یا محاوره‌ای

برچسب‌دهی نشود، این امکان وجود دارد که گویشور تصور کند می‌تواند این واحد واژگانی را در هر موقعیتی به کار برد.

۷-۲. گاه معنای کلمه به‌تنهایی نشانگر تأثیری است که بر شنونده می‌گذارد و مثلاً به خودی خود تحقیرآمیز است (مانند کلمه‌های «نفرت‌آور» و «مزخرف») که در این صورت این ویژگی در معنای کلمه می‌آید و نیازی به ثبت اطلاعات کاربردشناختی به‌طور مجزا نیست. گاه نیز کلمه‌ای دارای معنایی بی‌نشان است، اما می‌تواند برای نشان دادن مثلاً اعتراض یا نارضایتی به‌کار رود (مانند کلمه «سنت‌گرا») که در این صورت باید حتماً از برچسب کاربردشناختی استفاده کرد (Atkins & Rundell 2008, p. 186).

۷-۳. تقریباً هرآنچه می‌گوییم، در بافتِ موردنظر، پیامی کاربردشناختی دارد. مثلاً هر عبارتِ زبانی که دال بر تحسین باشد، می‌تواند مفهومی کنایه‌آمیز داشته باشد. برای مثال: «شما فوق‌العاده‌اید»، «عجب فیلمی بود!» یا «واقعاً قابل استفاده بود!» بنابراین حداقل در فرهنگ‌های چاپی، فرهنگ‌نویس باید خود را محدود به ثبت عبارات و اطلاعات کاربردشناختی‌ای کند که غالباً در زبان به‌کار می‌روند (Rundell 2008, p. 240; Atkins & Rundell 2008, pp. 424-425).

۷-۴. بخشی از معنای یک کلمه، تأثیری است که آن کلمه بر شنونده می‌گذارد. فرهنگ‌نویس، به‌ویژه مؤلفِ فرهنگِ آموزشی، باید حساسیت‌هایی که گاهی کلمه‌ها به‌وجود می‌آورند ثبت کند. کاربران فرهنگ دارای پیشینه‌های اجتماعی و فرهنگی متفاوتی هستند و باید در تعریف‌دهی برای مدخل‌هایی که به نحوی به مسائل قومی یا جنسی، معلولیت‌ها، سن و جنسیت مربوط می‌شوند، نهایت دقت را داشت و اطلاعات کاربردشناختی مربوط به این مدخل‌ها را تا جای ممکن به‌طور کامل ثبت کرد. باید توجه داشت که در سطح جامعه گفتاری، حساسیت‌های متفاوتی نسبت به کاربرد کلمه‌ها وجود دارد. برای مثال ممکن است کلمه‌ای که در بخشی از جامعه، کمی توهین‌آمیز است، در بخش دیگر جامعه بسیار توهین‌آمیز باشد. به‌علاوه، میزان حساسیت به واژه‌ها در طی زمان تغییر می‌کند. به همین دلیل بهتر است فرهنگ‌نویس جانب احتیاط را ننگه دارد و کاربران خود را کمتر در معرض خطرهای ناشی از کاربرد نادرست کلمه‌ها قرار دهد (Atkins & Rundell 2008, pp. 422 & 425-426).

۵-۷- محل ثبت برچسب‌های کاربردشناختی در فرهنگ کجاست؟ اگر برچسب مربوط به همه معنی‌های مدخل واژگانی است، باید آن را قبل از همه تعریف‌ها آورد، اما اگر برچسب تنها مربوط به یک معنای خاص بود، باید آن را در ابتدای آن معنای خاص آورد. همچنین می‌توان این برچسب‌ها را قبل، وسط و بعد از مثال آورد. در صورتی که املا یا تلفظ یک مدخل واژگانی برحسب سبک یا سیاق متفاوت باشد، باید برچسب را قبل از مدخل واژگانی آورد (YONG & PENG 2007, p. 154).

۶-۷- اگر در طراحی فرهنگ با کمبود جا مواجه شدید، می‌توانید برچسب‌های اطلاعات کاربردشناختی را به صورت نشانه‌های اختصاری نشان دهید.

۷-۷- هنگام ثبت برچسب‌های کاربردشناختی باید توجه داشت که معنای کلمه نباید تحت‌الشعاع برچسب‌های کاربردشناختی قرار گیرد. در فرهنگ انگلیسی اینکار تا (Soukhanov 1999) در تعریف مدخل crone «عجوزه» آمده‌است:

عجوزه کلمه‌ای توهین‌آمیز که عمداً به سن، ظاهر، و خلق‌وخوی زنی اهانت می‌کند (توهین‌آمیز)

همان‌طور که مشاهده می‌شود، بیش از آنکه به معنای کلمه توجه شود، اطلاعات کاربردشناختی برجسته شده‌اند و سه بار کلمه «توهین» و «اهانت» تکرار شده‌است (Atkins & Rundell 2008, pp. 425 & 426).

۸-۷- بسیاری از واژه‌ها علاوه بر معنی‌های تحت‌اللفظی خود، به لحاظ فرهنگی نیز تداعی‌کننده مفاهیمی خاص هستند که البته گویشوران بومی هر زبان از این مفاهیم آگاهند، اما با توجه به آنکه این مفهومی غالباً مربوط به فرهنگ‌هایی خاص هستند، ثبت آن‌ها در فرهنگ‌های معیار ضرورتی ندارد؛ ضمن آنکه ممکن است برخی کاربران با توجه به نوع نیاز خاصشان به فرهنگ، نیازی به دانستن برخی معنی‌های ضمنی و مجازی کلمه‌ها نداشته باشند. بنابراین بهتر است تنها به آن دسته از معناهای مجازی و تلویحی اشاره شود که اهمیتی هم‌اندازه با معنای تحت‌اللفظی کلمه داشته باشند و درحقیقت درک معنای تحت‌اللفظی کلمه بدون توجه به معنای تلویحی آن ممکن نباشد (Atkins & Rundell 2008, pp. 426 & 427). کلمه «چایی شیرین» علاوه بر اشاره به نوعی نوشیدنی، در گونه‌ای خاص از زبان فارسی برای اشاره به دختری به‌کار می‌رود که برای

چاپلوسی، خبرچینی می‌کند. این‌گونه اطلاعات شاید برای طبقه اجتماعی خاصی در تهران مفید باشد، اما دانستن آن‌ها برای کسانی که زبان فارسی را به‌عنوان زبان خارجی و برای برقراری ارتباط با سایر فارسی‌زبانان می‌آموزند، ضرورتی ندارد.

۷-۹- برچسب‌ها باید دقیقاً تعریف شوند. مثلاً باید مشخص شود که منظور از برچسب قدیمی چیست یا وقتی می‌گوییم کلمه‌ای در زبان عامیانه کاربرد دارد، منظور از زبان عامیانه دقیقاً چیست. برچسب‌های کاربردشناختی عمدتاً مبهم هستند و همه واقعتاً کاربرد کلمه را نشان نمی‌دهند. به همین دلیل گاه به نظر می‌رسد که تنها ثبت برچسب کافی نیست و بهتر است در مواردی که کاربر نیاز به اطلاعات بیشتری دارد، از راه‌های دیگر نیز برای انتقال اطلاعات کاربردشناختی استفاده کرد (Atkins & Rundell 2008, pp. 241; Rundell 2008, p. 496)، برای مثال، ثبت برچسب «رسمی» برای مدخل «ظفرمند» (در مقابل «پیروز») کافی نیست و اطلاعات مورد نیاز کاربر فرهنگ را به او نمی‌دهد. بهتر آن است که در توضیح این مدخل به این نکته نیز اشاره شود که کلمه «ظفرمند» اکنون در زبان فارسی غالباً به‌عنوان صفت برای کلمه‌هایی مانند «نبرد»، «جنگ» و «عملیات» به‌کار می‌رود.

۷-۱۰- گاه به نظر می‌رسد که استفاده از برچسب کار بی‌فایده‌ای است. برای مثال همه می‌دانند که «ستتور» نوعی آلت موسیقی است و نیازی نیست قبل از آن از برچسب «موسیقی» استفاده شود. اما گاه نیز ثبت این‌گونه برچسب‌های به‌ظاهر بی‌فایده، مهم است. برای مثال هنگامی که مدخل چندین معنا دارد، مانند کلمه «بافت»، ثبت برچسب به کاربر کمک می‌کند معنای مورد نظرش را سریع‌تر بیابد (Atkins & Rundell 2008, pp. 497 & 498).

۷-۱۱- در صورتی که برای تعیین اطلاعات کاربردشناختی از برچسب استفاده می‌کنیم، باید مجموعه‌ای از معیارها را برای ثبت این مشخصات تعیین کنیم تا همه اعضای گروه فرهنگ‌نویسی یکدست عمل کنند، زیرا شم زبانی فرهنگ‌نویس به‌عنوان گویشور زبان برای تشخیص این ویژگی‌ها کافی نیست. در فرهنگ بزرگ سخن (← انوری ۱۳۸۲) برچسب‌های اخلاقی استفاده شده عبارتند از: احترام‌آمیز، تحقیرآمیز، توهین‌آمیز، دشنام، طنز، غیرمؤدبانه، مؤدبانه، و نفرین. نویسندگان این فرهنگ، کلمه‌هایی مانند «بی‌چاک‌ودهن»، «مردکه»، «بی‌سروپا»، و «جوجه‌فکلی» را با عنوان «توهین‌آمیز»،

کلمه‌های «خاک‌توسر» و «بوگندو» را با عنوان «دشنام»، و کلمه‌های «پاچه‌ورمالیده» و «بوگندی» را با عنوان «غیرمؤدبانه» برچسب‌دهی کرده‌اند، درحالی‌که ممکن است همین واژه‌ها را فرهنگ‌نویسانی دیگر به گونه‌ای متفاوت برچسب‌دهی کنند. شم زبانی، معیار مطمئنی برای تعیین اطلاعات کاربردی در میان فرهنگ‌نویسانی با پیشینه متفاوت سنی، الگوی کلام و سابقه زندگی نیست. حتی ممکن است یک فرهنگ‌نویس واحد با گذشت سال‌ها و با افزایش واحدهای زبانی در یک زبان، نظر خود را درباره معیارهای تعیین اسلوب کلام تغییر دهد (Arkins 2008, pp. 46-47).

۸. نتیجه‌گیری

فرهنگ لغت مانند آینه‌ای چگونگی رفتار زبانی گویشور زبان را منعکس می‌کند. تا چندی پیش، مطالعات فرهنگ‌نویسی بدون توجه به ماهیت اجتماعی زبان صورت می‌گرفت، اما اکنون تقریباً همه متخصصان معترف‌اند که فرهنگ‌نویسی بدون توجه به ابعاد اجتماعی - فرهنگی و حتی روان‌شناختی آن ممکن نیست. فرهنگ‌نویسی دانشی میان‌حوزه‌ای است که باید در آن، هم از دستاوردهای حوزه زبان‌شناسی و هم از دستاوردهای حوزه جامعه‌شناسی بهره گرفت.

ثبت اطلاعات کاربردشناختی کار پیچیده‌ای است که تصمیم‌گیری نهایی درباره آن نیازمند تحقیقات بیشتر در چهارچوب زبان‌شناسی پیکره‌ای است. اما آنچه مشخص است این است که ثبت اطلاعات کاربردشناختی در فرهنگ، تولید و درک زبان را از نظر برقراری ارتباط تسهیل و تقویت می‌کند و از نظر آموزشی نیز امری است ناگزیر.

منابع:

- Arkins, B. T. S. & Rundell, Michael (2008), *The Oxford Guide to Practical lexicography*, Oxford University Press.
- Arkins, B. T. S. (2008), "Theoretical Lexicography and its Relation to Dictionary-making", *Practical Lexicography: a Reader*, Oxford University Press.
- BARRON, Daniel et al (2005), *Longman Dictionary of English Language and Culture*, Longman.

- DE SCHRYVER, Gilles-Maurice (2007), "Corpus-based Lexicographic Pragmatics: On 'transforming' dirty corpora", *Asialex* (2007), *Asian Lexicography: Retrospect and Prospect*.
- HALLIDAY, M. A. K. et al. (2004), *Lexicology and Corpus Linguistics*, Continuum.
- HANKS, Patrick (1986), *Collins Dictionary of the English Language*, Collins.
- RUNDLELL, Michael (2008), "Recent Trends in English Pedagogical Lexicography", *Practical Lexicography: a Reader*, Oxford University Press.
- SANUSI, I. O. (1994), "Relevance of Linguistics and Lexicography in Teaching Use of Dictionary to Learners of English as a Second/Foreign Language", *Centrepoin*, Vol 4, No 2, May.
- SIMPSON, J. & E. Weiner (ed.) (1989), *Oxford English Dictionary*, Oxford University Press.
- SINCLAIR, John (ed.) (1987), *Collins Cobuild English Language Dictionary*, Collins.
- SINGLETON, David (2000), *Language and the Lexicon: An Introduction*, Arnold & Oxford University Press.
- SOUKHANOV, Anne (ed.) (1999), *Encarta Webster's Dictionary of the English Language*, St.Martin's Press.
- SUMMERS, Della (ed.) (1987), *Longman Dictionary of Contemporary English* (new edition), Longman Group UK Limited.
- TEUBERT, Wolfgang (2010), *Meaning, Discourse and Society*, Cambridge University Press.
- YONG, Heming & PENG, Jing (2007), *Bilingual Lexicography from a Communicative perspective*, John Benjamins Publishing Co.

انوری، حسن (۱۳۸۲)، فرهنگ بزرگ سخن، هشت جلد، سخن، تهران.
صدری‌افشار، غلامحسین (و) حکمی، نسرین (و) حکمی، نسترن (۱۳۸۱)، فرهنگ معاصر فارسی، فرهنگ معاصر، تهران.